نیاز ارکستر سمفونیک تهران

شاهین فرهت معتقد است ارکستر سمفونیک تهران به رهبر دائم نیاز دارد و در عین حال پیمان سلطانی به حضور افرادی از دیگر فرهنگ‌ها در این ارکستر معتقد است. این آهنگساز درباره اوضاع کنونی ارکستر گفت: برای ارکستر سمفونیک تهران باید به‌طور مستمر فعالیت کند. ارکستر سمفونیک تهران نیاز به رهبری دارد که معلم هم باشد و بتواند ارکستر را ارتقا دهد. / تسنیم

تغییر گروه‌بندی سنی کتاب‌های کانون

دسته‌بندی سنی مخاطبان کتاب‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پس از سال‌ها تغییر کرده و تقسیم‌بندی جدیدی برای تولید آثار ارائه شده است. این تغییر در شیوه دسته‌بندی گروه‌های سنی محصولاتِ کانون پرورش فکری با بررسی تجربه‌های جهانی و شرایط بومی انجام شده است. در دسته‌بندی جدید، گروه‌های سنی همچون ۰+ «نوزاد»، ۲+ «نوگام»، ۴+ «نوباوه»، ۷+ «نوخوان»، ۹+ «نونهال»، ۱۲+ «نونگاه»، ۱۵+ «نوجوان» و «اولیای تربیتی، مربیان و پژوهشگران» نام‌گذاری شده است. / جام‌جم‌دیلی

عکس: فتاح زی‌نوری

ضرر می‌کنی اگر نبینی

یکی از مهم‌ترین ملاک‌های فروش فیلم در سینمای ایران و حتی جهان، تبلیغات شفاهی و توصیه‌های مخاطبان آثار سینمایی است و چه بسا جریان مهم و تاثیرگذار نقد فیلم‌ها برآمده از همین شیوه تبلیغاتی باشد که راه خودش را پیدا کرده و هویت مستقل یافته است.

بین ۲۰ تا ۴۰ درصد میزان فروش فیلم‌ها را تبلیغات مردمی چه به صورت شفاهی، چه توصیه‌های دوستانه در جهان واقعی و مجازی تعیین می‌کند. درست است که هم فیلم شنای پروانه و هم خوب بد جلف۲ تیزرهای دیدنی منتشر کرده‌اند و پوسترهای زیبایی دارند؛ اما همیشه فیلم‌هایی که آرای مردمی مخاطبان جشنواره را از آن خود کرده باشند، شانس بیشتری در گیشه دارند. شنای پروانه سال گذشته بیشترین آرای مردمی را در جشنواره فیلم فجر از آن خود کرد و اگر کرونا نبود باید در فهرست اکران نوروزی قرار می‌گرفت؛ اما نشد تا تقدیر تابستان را برای نمایش فیلم رقم بزند.

خطر لو رفتن قصه

تلخ مثل حقیقت

اولین پچ‌پچ‌ها درباره فیلم «شنای پروانه» درباره این نبود که فیلم قصه پخش شدن فیلم شنای زنی به نام پروانه در استخر را دستمایه قرار داده بلکه درباره بازی امیرآقایی در این فیلم بود و حضور متفاوتش.

قبل از اکران فیلم در جشنواره، ویدئوی کوتاهی از بازی امیرآقایی با گریمی متفاوت دست به دست می‌شد که برای عده‌ای شمایل یك لوطی را زنده می‌کرد و برای عده‌ای دیگر یادآور اشرار معروفی بود که در گذشته نه چندان دور، از محله‌های جنوبی شهر درباره آنها می‌شنیدیم و بعدها در فضای مجازی تماشاگر رجزخوانی‌هایشان بودیم.

فیلم شنای پروانه برای بسیاری از مخاطبان، وسوسه‌ای بود برای آشنا شدن با این جماعت معروف اما ناشناخته. مردانی که به زور بازو و رجزخوانی و غیرت و تعصب و مرام و لوطی‌گری شهره هستند، سر و صدا دارند و حضورشان پررنگ است اما انگار همانی نیستند که باید باشند. گویی در گذر سال‌ها از این مردان همان پوسته ظاهری و شمایل قهرمان‌گونه باقی مانده و از درون دچار اضمحلال شده‌اند.

حالا به جای گلریزان، به جای دفاع از ناموس و جان دادن برای خانواده و بچه‌محل‌ها، قاچاق می‌کنند، ناموس می‌کشند و خانواده را پوشش قرار می‌دهند برای کاسبی؛ کاسبی با همه چیز حتی با جان و آبروی آدم‌ها.

شنای پروانه به‌خصوص پایان تلخ فیلم، تصویری واقعگرایانه است از یك حقیقت تلخ درباره مردانی که در جلد لوطی‌ها فرورفته‌اند یا لوطی‌های جهش‌یافته‌ای هستند که امروز بیشتر در دایره اوباش و اشرار جای می‌گیرند چون دیگر نه هیبت و هیمنه‌شان نظر کسی را جلب می‌کند، نه برو و بیا و نوچه‌هایشان برای کسی حسرت‌برانگیز است و نه اخلاق‌مداری و انسانیت‌شان باورکردنی است.

با شنای پروانه است که مخاطب سینما با لبخندی تلخ و دردآلود از کنار قهرمان‌های ستودنی‌اش در فیلمفارسی‌ها عبور می‌کند و به معنای آبرو، شرف، غیرت و تعصب طور دیگری می‌اندیشد.

با شنای پروانه است که مخاطب ایرانی با آن عقبه و سابقه‌ای که از سینما دارد، با قهرمان به معنای کلاسیکش خداحافظی می‌کند.

با شنای پروانه است که مخاطب تصمیم می‌گیرد با حجت و حجت‌ها همراه شود و قهرمانی را جای دیگری و به شکل دیگری جست‌وجو کند.

درباره رمان جنایی «امارت شر» نوشته مجتبی هوشیار محبوب

تیغی که جراح در سرتان جا می‌گذارد

عطا جوزی

عکاس

«امارت شر» با جمله‌ای عجیب آغاز می‌شود: «معمولا همه چیز در آرامش آغاز می‌شود، اما خشونت جایی در میان نقطه‌های پایانی دارد کشیک می‌دهد»؛ نمی‌دانید نویسنده انتهای داستان را دارد لو می‌دهد یا دارد شما را برای ورود به فضایی خاص آماده می‌کند. در حقیقت هم هر دو و هم هیچ‌یک. لوکیشن به طرز ماهرانه‌ای چیده می‌شود، آن‌قدر که حتی دما و میزان رطوبت و نور را برای شما تعیین می‌کند و کسی در دل داستان می‌گوید اکشن. تصویر از بالا آغاز می‌شود از یک فصل؛ فصل بهار. همه چیز قابل لمس است و شما بی‌آن‌که متوجه باشید شخصیتی دارید به نام شمس. آرام‌آرام شما در قالب شخصیت کارآگاه شمس در حال شکل‌گیری هستید. بدن، لباس و اتاقی که در آن قرار دارید را کاملا درک می‌کنید. شما آنجا ایستاده‌اید و همه اینها فقط در نیمه اول صفحه نخستین اتفاق می‌افتد و روح شما وارد کالبد شمس می‌شود؛ از دریچه چشم او و محیط را می‌بینید با این تفاوت که کس دیگری شما را کنترل می‌کند تا در ادامه ماجرا همان‌طور که می‌خواهد فکر کنید.

در همه خط داستان تا انتها تصاویری جلوی‌تان شکل می‌گیرد و شما فرصت فرار از تصویرسازی ذهن نویسنده را پیدا نمی‌کنید؛ اپیزود اول به‌آرامی و با پرسش‌هایی شروع می‌شود و تا آخر روایت شما با حجمی عظیم از سوالاتی درباره جنایت روبه‌رو هستید و نویسنده در طول داستان تکه‌های ماجرا را به شما می‌دهد و هر تکه که به تکه قبلی دوخته می‌شود، معما پیچش خود را می‌یابد. در اپیزود دوم مانند اپیزود اول، شما ابتدا با شرایط آب و هوایی مواجه هستید و از همین مسیر در شرایط محیطی داستان قرار می‌گیرید.

در بسیاری از پایان‌بندی‌ها، ضربه‌ای مهلک به شما وارد می‌شود و شروع بخش‌های بعدی با جمله‌ای گیرا و مالیخولیایی. در ظاهر به دور از خط اصلی داستان. وارد فضایی رویاگونه می‌شود که مطلقا زاییده ذهن نویسنده است.

هرچند داستان روایتی خطی دارد، اما شما به‌زودی متوجه می‌شوید شخصیت‌ها و اتفاقات چون پیاز لایه‌لایه و پشت سر هم هستند و این معما قرار نیست شما را به جواب راحتی برساند. شما با شخصیت شمس در امارت شر هم‌ذات‌پنداری نمی‌کنید بلکه کاملا در قالب شخصیت کارآگاه شمس جای می‌گیرید و همه اینها تا صفحه ۴۵ کتاب است؛ بیش از ۲۰۰ صفحه دیگر پیش رو دارید. روایت پر است از خرده‌رنج‌ها، رنج آدمی از آدمی، رنج آدم‌ها از اجتماع و طبیعت که رنجش را به شکل ابری سیاه روی کشور بالا آورده است. اگر بخواهیم فضای داستان را ترسیم کنیم، باید بگوییم کاملا زیر دریای کلمات هستید و نویسنده شما را با موهای‌تان از آب بیرون می‌کشد، نه برای نجات، بلکه می‌خواهد اجازه دهد شما نفسی کوتاه بگیرید تا دوباره شما را در سطرسطر داستان فرو ببرد و شما دارید از این ضربات که به روحتان وارد می‌شود، لذت می‌برید.

شمس، آدمی ضعیف و رنج‌کشیده و دچار مازوخیسم است؛ از پدر تا آبدارچی اداره و افکار شخصی‌اش و حتی به آب و هوای شهر اجازه داده آزارش دهند و شما در جایی متوجه می‌شوید همه اینها سوختی بوده که در ماشین خشم ما ریخته شده تا شمس به یک قهرمان، اما از نوعی متفاوت تبدیل شود؛ بتمن با دست‌های ژوکر، نیروی خیر با قدرت شر. داستان در عین آرامش در هاله‌ای از افکار و فضا جریان دارد و هر چند صفحه به شما ضربه می‌زند و با نوعی حیرت روبه‌رو می‌شوید، اما بدون این‌که ادامه دهد یا موضوعی را که شما محو آن هستید کش دهد، می‌رود قسمت بعدی داستان و یک جراحی نیمه‌کاره با تیغی که به عمد توسط جراح در سرتان جا مانده، شما را می‌برد به قسمت دیگری و اینجا یک نت دیگر به این سمفونی کلمات اضافه می‌شود به نام وحشت. تا نیمه داستان شما با یک خط روایی آرام، اما نسبی و شکننده سر و کار دارید و در بخش دوم کتاب، قتل‌ها پشت سر هم اتفاق می‌افتد مانند انگشتی که به شیشه پنجره اتاقتان می‌زند و شما می‌دانید در طبقه ۳۹ هستید و حالا لکوموتیوِ وحشتی روان شناختی زیر پوست و در رگ‌های‌تان به حرکت در آمده. اتفاقات و ارتباطات میان شخصیت‌ها مرتب اضافه می‌شود و مثل باران بر شیشه پنجره افکارتان فرود می‌آید. با جلو رفتن روایت، قطعات معما همچنان که بیشتر می‌شوند به شکلی ماهرانه کنار هم قرار می‌گیرند و تصویر پیش روی شما همین‌طور کامل‌تر می‌شود؛ شما دیگر مطمئن هستید که نمی‌شود حدس زد چه چیزی در انتظار شماست و در ۳۰ صفحه انتهای داستان، نویسنده سلاح شلیک کلمات را می‌گذارد روی رگبار و خشونتی که شما حتی حدسش را هم نمی‌زدید، حس سرخوشی به شما می‌دهد. سلاح در دست شماست. کسی که از همه چیز بیزار است، با دهان باز از خنده و سرخوشی هرآنچه او را رنج داده به گلوله می‌بندد و طنز چاشنی این خشونت است.

شما با شمس شروع کرده‌اید با بی‌خوابی‌هایش بی‌خوابی کشیده‌اید، با چشم‌هایش دیده‌اید، با پوستش هوا را حس کرده‌اید و حالا مثل یک عروسک که دست نویسنده آن را کنترل می‌کند، افکار شما کنترل می‌شود؛ هرچه را بخواهد در شما می‌کشد و هر چه را بخواهد در شما زنده می‌کند، چه عطوفت باشد چه امر شر.

رمان امارت شر، فراتر از جنایت است. جنایت، چاشنی آشی است که هوشیار محبوب برای شما پخته؛ آشی که یک وجب خون روی آن است. تنها ایرادی که می‌توان به رمان گرفت این است که می‌شد داستان را در خودش ادامه داد و بلندتر کرد و انگار خود نویسنده هم از سکوت شمس به ستوه می‌آید و می‌خواهد هرچه زودتر فتیله خشم را روشن کند.

به طور کلی، هوشیار محبوب در سوال و جواب، در خون و خونریزی و قتل رگه‌های زیبایی از طنز دارد و هرچند شما فکر می‌کنید با یک خط داستانی مشخص روبه‌رو هستید، ولی نویسنده ذهن شما را به چپ و راست می‌کشد تا نتوانید آرام بگیرید. شما با این وحشت، کتاب را تمام می‌کنید که ممکن است در جنگل «سیاه‌آرا» رها شوید، با یک دست شکسته و داغی بر پیشانی.

مجتبی هوشیار محبوب پیش از «امارت شر»، ۳ رمان منتشر کرده بود؛ «آقای مازنی و دلتنگی‌های پدرش»، «آنها با شاعری که خیلی دوستش داشتند بد تا کردند» و «روزهای آبی، شب مکافات». از او یک کتاب ترجمه‌ای شعر شاعران جهان و یک کتاب پژوهشی درباره آثار هوشنگ گلشیری منتشر شده است

ضمایر [او]

رونمایی دستخط ملاقلی‌پور

فرهاد قائمیان، ۲ یادداشت از کارگردان فقید سینمای ایران را در اختیار جشنواره مقاومت قرار داد

فرهاد قائمیان، بازیگر تلویزیون و سینما دو یادداشت از زنده‌یاد رسول ملاقلی‌پور، کارگردان فقید سینمای ایران را از مجموعه شخصی یادگاری‌های سینمایی‌اش در اختیار دبیرخانه شانزدهمین جشنواره بین‌المللی مقاومت قرار داد.

یکی از این یادداشت‌ها پس از پایان نگارش فیلمنامه قارچ سمی خطاب به قائمیان، بازیگر نقش سلیمان در این فیلم نوشته شده و دیگری قبل از نمایش فیلم در جشنواره فجر. جمشید هاشم‌پور نقش دومان را در این فیلم بازی کرد.

قائمیان درباره این یادداشت به ستاد خبری شانزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم مقاومت گفت: بین من و آقای ملاقلی‌پور جدا از سینما و روابط کاری، رفاقت و صمیمیت وجود داشت. گاهی با هم کوه می‌رفتیم. زمان نگارش فیلمنامه قارچ سمی از ابتدا در جریان قصه و مضمون فیلمنامه بودم و ساعت‌ها با آقا رسول درباره شخصیت‌ها صحبت کردیم. قارچ سمی یکی از فیلم‌های خوب آقای ملاقلی‌پور است که ارزش‌های محتوایی و جنبه‌های بصری‌اش درک نشد. این فیلم در جشنواره فجر نادیده گرفته شد؛ موضوعی که برای من و آقا رسول تازگی نداشت، اما ناراحتمان کرد.

یکی از روزهای قرارمان برای کوه رفتن، که پر از حرف و خنده و درد دل بود، آقا رسول با خودش فیلمنامه تمام شده قارچ سمی را آورد. ابتدای فیلمنامه روی آن نسخه، یادداشتی برایم نوشته بود که بسیار باارزش و به یادماندنی است. او نوشته بود: «به نام آفریدگار هستی. برای فرهاد. برای تو که ماه‌ها صبوری کردی با سلیمان و دومان. حالم خوب بود زنگ می‌زدم. حالم بد بود، زنگ می‌زدی. حال دادی در طول این مدتی که بدترین دوران زندگی‌ام را گذراندم. در بهترین لحظات سلیمان و دومان زندگی کردیم مثل هر دوی آنها. شیشه‌ها شکستیم مثل آنها. اما بیش از هر زمان دیگری در این ماه‌ها شکستم. اما کمک کردی تا خرده‌هایم از هم نپاشد. امیدوارم در زندگی به قله‌های کمال که مستحق آن هستی برسی و همیشه با معرفت بمانی.»

مراسم اهدای جایزه «نشان رسول» (یادمان زنده‌یاد رسول ملاقلی‌پور) قرار بود اسفند سال گذشته برگزار شود، اما شیوع ویروس کرونا این رویداد را به تأخیر انداخت. این مراسم امسال همزمان با شانزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم مقاومت شهریورماه برگزار و «نشان رسول» به هنرمند خلاق اهدا می‌شود.

عدد سوم

انتشار فراخوان جایزه ابوالحسن نجفی

مرکز فرهنگی شهر کتاب مراسم چهارمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی را بهمن امسال برگزار می‌کند. به منظور پاسداشت یاد استاد نجفی در عرصه ترجمه و تشویق مترجمان در اعتلای زبان فارسی، مرکز فرهنگی شهر کتاب مراسم چهارمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی را بهمن امسال برگزار می‌کند و از بهترین ترجمه رمان و مجموعه داستان کوتاهی که سال ۱۳۹۸ منتشر شده، با اهدای جایزه و نشان ابوالحسن نجفی تقدیر می‌کند. / هنرآنلاین

عدد چهارم

عکس‌های سیل نوروز

سومین نمایشگاه عکس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی با عنوان «سیلاب ۹۸-۹۷» در خانه هنرمندان ایران افتتاح شد. این نمایشگاه عکس عصر جمعه در گالری‌های پاییز و استاد میرمیران خانه هنرمندان ایران افتتاح شد. این نمایشگاه قرار بود ۱۷ فروردین ۹۹ برپا شود که به دلیل شیوع ویروس کرونا، سه ماه به تأخیر افتاد. سومین نمایشگاه عکس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی تا ۲۳ تیرماه ادامه خواهد داشت. / فارس

خواندنی

«گمشده در ترجمه» در بازار کتاب

کتاب گمشده در ترجمه نوشته سوفیا کاپولا با ترجمه روحا... زمزمه منتشر شد.

در معرفی این کتاب عنوان شده است: گمشده در ترجمه عنوان فیلمی از سوفیا کاپولا است که در سال ۲۰۰۳ ساخته و برنده جایزه اسکار نیز شده است. فیلمنامه این فیلم همراه نقد فیلم، گفت‌وگو با کارگردان و تهیه‌کننده، معرفی کامل بازیگران اصلی و فهرست کامل جوایز جشنواره‌ای این فیلم است. این کتاب در ۱۷۱ صفحه و در قطع رقعی توسط نشر مینو منتشر شده است. / ایسنا

داستان و ماجرا باشند. اما تماشاگران می‌توانند مطمئن باشند نیکسون، هنری کیسینجر، دو خبرنگار جنجالی روزنامه واشنگتن پست و بقیه چهره‌های بانفوذ این پرونده، در داستان گاسلیت هم نقش و حضور دارند!

جولیا رابرتز در گاسلیت در نقش مارتا میچل ظاهر می‌شود. او یك جامعه‌شناس و همسر جان میچل از نزدیکان نیکسون است. اما با وجود وابستگی‌های حزبی، مارتا میچل اولین کسی بود که پرده از ارتباط رئیس جمهور با ماجرای واترگیت برداشت. رسانه‌ها به او لقب دهن‌گشاد داده بودند که نمی‌تواند جلوی زبانش را بگیرد. همین رسانه‌ها از میچل به‌عنوان چهره‌ای اسم می‌برند که زندگی سیاسی و شخصی نیکسون را در مسیر تباهی و نابودی انداخت. شان پن که برای دیدگاه‌های ضدجنگ و ضدحزب جمهوریخواه خود مشهور است، نقش جان میچل جمهوریخواه را در مجموعه بازی می‌کند. او مطمئن‌ترین مشاور نیکسون و در عین حال بهترین دوست او به حساب می‌آید. ماجرای واترگیت جان میچل را بر سر دوراهی سخت انتخاب قرار می‌دهد. او باید بین همسر و زندگی خانوادگی و رئیس جمهور، یکی را انتخاب کند.

آرمی هامر، جان دین داستان است. او هم بر سر دوراهی قرار می‌گیرد که برای حمایت از رئیس جمهور، شهادت دروغ بدهد یا نه. ادگرتون در این درام پرتنش سیاسی، در نقش جی گوردون لیدی، سرباز کهنه‌کار جنگ کره ظاهر خواهد شد. زمان ماجرای واترگیت او هم در کاخ سفید انجام وظیفه می‌کرد و سمت مدیر عملیات محرمانه‌ای را به‌عهده می‌گیرد که هدف آن پاك کردن اسناد مربوط به دخالت رئیس جمهور در رسوایی واترگیت است. / هالیوودریپورتر

یادداشت

نمی‌دانستیم قلمی باقی نمی‌ماند

ابراهیم حسن‌بیگی

داستان‌نویس

۱۸ سال پیش وقتی در انجمن قلم ایران در حال نامگذاری چهاردهم تیرماه به نام «روز قلم» بودیم، فکرش را نمی‌کردیم کنارگذاشتن قلم و دل‌سپردن به فناوری حروفچینی، چنین شتاب فزاینده‌ای بگیرد و به جایی برسد که امروز در روز قلم، کمتر نویسنده‌ای را بتوانیم پیدا کنیم که با ابزاری چون خودکار، مداد و... بنویسد. خود من پیشترها با خودکار روی کاغذ می‌نوشتم، اما حالا شش سالی است تایپ می‌کنم. هر یک لطف خود را دارد، اما به هر حال نوشتن با ابزار خودکار، خودنویس و مداد، حال و هوای دیگری دارد. البته خب منظور از «قلم» در روز قلم، بدیهی است صرفا ابزار نوشتن نیست؛ اشاره‌ای است به وجوه معنوی ماجرا و نوشتن به صورت کلی و اصحاب نوشتن.

امروز پس از گذشت ۱۸ سال از نامگذاری چهاردهم تیرماه در تقویم رسمی ایران به عنوان روز قلم، گمان نمی‌کنم به همه اهداف اولیه مدنظر از این نامگذاری رسیده باشیم. تصور ما به عنوان هیات موسس انجمن قلم ایران که پیشنهاددهنده این نامگذاری محسوب می‌شد، این بود که این روز زودتر از اینها بین مردم جا بیفتد. روزهایی چون روز پدر و روز دختر، عمر کمتری از روز قلم در تقویم ملی ایران دارند، اما می‌بینیم بیشتر از روز قلم شناخته شده هستند و از آنها استقبال می‌شود. با این حال معتقدم به تدریج این روز نیز در تقویم جا می‌افتد. به هر حال تلاش‌هایی هر سال در این روز صورت می‌گیرد، از جمله مراسمی که برگزار می‌شود و البته امسال به اشکال مجازی و غیرحضوری برپا خواهد شد و از همین رو فکر می‌کنم در آینده، روز قلم نیز روزی خواهد بود مثل روز معلم یا روز کارگر و مورد استقبال بیشتری قرار خواهد گرفت.